هو العلیم

ظهور الفاظ خطابات عام شارع

آراء مرحوم آقاضیاء عراقی

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ باب عام و خاص ـ

جلسه هشتاد و ششم

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

دسته‌بندی خطابات مولا در کلام مرحوم آقا ضیاء

مرحوم آقا ضیاء خطاباتی که از ناحیهٔ مولا به مخاطبین تعلق دارند را بر سه دسته تقسیم کرده‌اند:[1]

دستهٔ اوّل

دستهٔ اوّل: خطاباتی است که لسان متکلم، شخص خاصی را مدّنظر قرار نداده است که او مورد تعلق خطاب باشد مثل اینکه شخصی بگوید: «هر کسی که دارای این خصوصیت است باید این کار را انجام دهد» یا اینکه «بر مسافر واجب است که نمازش را قصر بخواند»، در اینجا مخاطب معیّنی مدّنظرش نیست؛ وقتی که این‌طور شد دیگر لاشک در اینکه معنا ندارد که بحث شود آیا حاضرین مقصود بالإفهام و مخاطب هستند یا اینکه غیر

---

[1] نهایة الافکار، ج ۱، ص ۵۳۱.

حاضرین، به‌جهت اینکه لحن کلام لحنی است که بر ماهیت موصوفهٔ به این صفت، علیٰ فرض وجود، تعلق می‌گیرد؛ لذا در این مسئله کسی شک نکرده است که این به اعمّ از حاضرین و غایبین و معدومین تعلق می‌گیرد. این یک دسته از خطابات شارع.

دستهٔ دوم

دستهٔ دوم: خطاباتی است که خصوص الفاظ خطاب در اینجا مورد استعمال قرار گرفته است مثل «یَجب علیکم الصیام» یا «یَجب علیکم الصلاة» در اینجا خصوص «کُم» که دلالت بر خطاب دارد، دلالت می‌کند بر اینکه آن افراد حاضر در اینجا مقصود بالإفهام هستند؛ چون این دلالتِ خطاب، دلالتِ حقیقی است و معنا ندارد که خطابِ حقیقی به غیر غایبین تعلق بگیرد، الاّ به قاعدهٔ اشتراک که در آنجا صحبتش می‌آید و این مسئله با مسئلهٔ تکلیف فرق می‌کند. در قضیهٔ اوّل چون اصلاً به‌طورکلی خطاب به آن ماهیت تعلق گرفته است این خطاب، خطابِ ادّعایی و انشائی و ایقاعی می‌شود نه خطاب حقیقی، از اوّل می‌گوید: «یَجِبُ علی الحاضرِ

التمام و يَجِبُ على المسافرِ القصر» اين نحوهٔ بيان مطلب، شخص خاصی را قطعاً مورد نظر قرار نداده است؛ همان‌طور که ممکن است اصلاً آن افراد هم مورد نظر نباشند؛ مثلاً در منزل خود نشسته است و جعل قوانين می‌کند، هيچ‌کس هم نيست، همهٔ اينها را در کاغذ می‌نويسد و بعد منتشر می‌شود.

يا اينکه فرض کنيد در مجلس رجال است، ايشان می‌فرمايند که می‌گويد: «يَجب على النساء هكذا» قطعاً آن افرادی که مورد مشافهه هستند منظور نيستند. گرچه مخاطبين هستند ولی اين افراد قطعاً منظور نيستند بلکه منظور نساء هستند چون احکام به نساء تعلق گرفته است.

اگر کسی در شمول معدومين [در خطابات اشکال کند و بگويد که] در تنجّز تکليف و در تعلق خطاب لابديت وجود لحاظ شده است والاّ خطاب در اينجا عبث است و بايد وجود در اينجا باشد، جوابی هم که ايشان در اينجا داده‌اند مثل جوابی است که بقيه داده‌اند بر اينکه آنچه که ما در امتناعيّت شمول خطاب به معدومين در اينجا لازم داريم تنجّز تکليف و بعث فعلی او است و حتماً مخاطب و

مکلف باید وجود خارجی داشته باشد [یعنی اگر تکلیف ما فعلی باشد که مستتبع زجر و بعث است در این‌صورت خطاب شامل معدومین نمی‌شود] اما در مقام انشاء تکلیف و اینکه شارع و مولا معدوم را نازل منزلهٔ موجود می‌گرداند، می‌تواند ـ در مقام انشاء ـ تکلیف را متوجهٔ او بکند. هروقتی که او وجود پیدا کرد جنبهٔ بعث فعلی یا زجر فعلی پیدا می‌کند اما در مقام انشاء لازم نیست که آنها وجود داشته باشند.

مطلب، مطلب صحیحی است و اصلش درست است؛ حالا نحوهٔ کیفیش در این است که شارع از باب احاطه‌ای که بر افرادی که بعداً می‌آیند دارد و می‌داند که افرادی بعداً با این خصوصیات خواهند آمد، این خطاب را در مقام انشاء و ایقاع متوجه آنها خواهد کرد، نه به خطاب حقیقی بلکه به خطاب ایقاعی و انشائی متوجه آنها می‌کند. پس الآن تکلیف در مقام انشاء متوجه آنها شده است نه در مقام بعث و زجر فعلی. از این نظر مسئله‌ای نیست. اما اگر فرمود: «یجب علیکم، ای افرادی که شما حاضر

هستید»، یا ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾[1] یا این آیۀ شریفه که می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾،[2] این ﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ﴾ دلالت بر خطاب می‌کند؛ دلالت بر خطاب حقیقی می‌کند. ایشان می‌فرماید: «شکی نیست بر اینکه مخاطبِ حقیقی این خطابات در اینجا همان افرادی هستند که حاضر در مهابط وحی هستند و اینها متعلَّق برای "کُم" هستند.»

حالا در خصوص «کُم» در اینجا بحثی نیست؛ ولی صحبت در این است مثال‌هایی که ایشان انتخاب کرده‌اند در آن مثال‌ها مناقشه هست چون ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ﴾[3] دلالت می‌کند بر

---

[1] ۱ سوره جمعه (۶۲) آیه ۹. ترجمه صلاة جمعه، ص ۱۰۱:
«ای مؤمنان چون بانگ نماز در روز جمعه بر آید، به ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید. که رها کردن معامله و داد و ستد برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید.»

[2] سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳.

[3] سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۴۱:
«ای اهل ایمان، بر شما هم روزه واجب گردید چنان که امم گذشته را فرض

اینکه خطاب اصلاً در اینجا ایقاعی است حتی بنا بر مبنای آقایان خطابِ حقیقی نیست؛ زیرا آیه می‌گوید: ﴿كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ﴾؛ همان‌طوری‌که بر اُمم گذشته قبل از شما صیام بود بر شما هم صیام است؛ پس معلوم می‌شود که این یک حکم دائمی است نه حکمی که اخصاص به آن افرادی داشته باشد که در آنجا هستند. اینکه می‌فرماید: «بر شما هم صیام است»، آیا [منظور مولا] شما که جلوی من نشسته‌اید، می‌باشد یا شما إلی یوم القیامة؟! کدام یک از این دو؟! ظهور که هیچ، بلکه نص در این است که این افرادی که در اینجا هستند و غایبین و معدومین، تمام اینها یک‌کاسه مشمول می‌شوند. چون می‌گوید: ﴿كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ﴾، معلوم است که در اینجا یک قضیهٔ دامنه‌دار را إلی یوم القیامة تسرّی می‌دهد. بنابراین این مثال نمی‌تواند شاهد بر این باشد، بله اگر من‌باب‌مثال بگویند: «یَجب علیکم» و ما قرینه و دالّی بر اینکه غایبین را هم شامل می‌شود نداشته

شده بود.»

باشیم می‌توانیم بگوییم که این مختصّ آن افرادی است که در آنجا هستند و نمی‌توانیم به آن افرادی که در خارج از این حیطه هستند تسرّی بدهیم. این هم خطاب دوم.

دستهٔ سوم

دستهٔ سوم: همان موردی که دلالت بر الفاظ با الفاظ عموم دارد و موضوعات اینها الفاظ عموم هستند که به ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ یا فرض کنید ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ و امثال‌ذلک آمده است که اینجا محل بحث است که آیا خطاب، خطاب حقیقی است یا خطاب ادّعایی است؟ اگر خطاب حقیقی است در اینجا باید از چه صرف‌نظر کرد؟ اگر خطابِ ادّعایی است باید از ظهور چه صرف‌نظر کرد؟ اینکه ایشان در اینجا می‌فرمایند: «علیکم» و خطاب به «کُم» آمده است، در اینجا باید این مطلب را متذکر شد وقتی که خطاب «علیکم» و امثال‌ذلک می‌آید ـ همان‌طوری‌که عرض شد ـ این «کُم» را که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرماید، این خطابات با خطابات عرفیه که در موارد جزئی است فرق می‌کند. اوّلاً به‌طورکلی آیاتی که نازل می‌شوند

جنبهٔ عموم دارند ولی زبان، زبان پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است:

این همه آوازها از شه بود *** گرچه از حلقوم عبدالله بود

زبان رسول خدا خطاب شارع را بیان می‌کند. خداوند متعال، شارع است و پیغمبر اکرم حکایت او را می‌کند و ناقل این شرع است. آن‌وقت معنا ندارد که خطاب خداوند متعال به موجودین تعلق بگیرد، چرا؟ چون آن عالَم، عالَم ثابتات است، وقتی که شرع برای مکلف جعل تکلیف می‌کند معنا ندارد که فقط برای افرادی که فعلاً در ظرف زمان حضور دارند جعل تکلیف شود؛ بلکه جعل تکلیف برای همه است. این جعل تکلیف به‌وسیلهٔ خطاب پیدا می‌شود. پس این خطاب باید متوجه هر فردی باشد که به او حکم تعلق می‌گیرد.

معنای تقابل و تخاطب و فرق بین آنها

مسئله‌ای که در اینجا باعث شبهه شده آن است که اینها در معنای تخاطب و تقابل اشتباه کرده‌اند؛ ما یک تقابل و مقابله داریم و یک تخاطب و مخاطبه داریم. تقابل این است که افرادی در جلوی انسان و در مقابل انسان قرار بگیرند، این تقابل می‌شود. مثلاً

الآن شما مقابل من هستید، در این شکی نیست، این مقابله و تقابل یک مسئلهٔ حقیقی است و مسئلهٔ ادّعایی هم نیست، حالا در مقام ادّعا فرض کنید که کسی ممکن است مجازاً تقابل مجازی و اینها را داشته باشد؛ این را می‌گویند: «تقابل»؛ یعنی در مقابل شخصی عده‌ای حضور داشته باشند یا من‌باب‌مثال حضور، محاضِرَه. یک وقت صحبت در تخاطب است، تخاطب از خطاب می‌آید خطاب از خِطبه، خَطَبَ، خَطَبَهُ[1] یعنی عَقَدَهُ؛ آن را عقد کرد؛ ارتباطی بین خود و او برقرار کرد. این را می‌گویند: «خِطبَه»، چرا به «خِطبَه» می‌گویند: «خِطبَه» یعنی بین دو نفری که کاملاً غریب هستند ارتباط برقرار می‌کنند؛ این می‌شود زن او، او می‌شود شوهر این، این «خِطبِه» می‌شود. «خَطَبَهُ» لازم نیست در مقابل او باشد؛ حالا ممکن است این در اینجا باشد و دیگری در شهر دیگر باشد همین‌قدر که عقد خوانده می‌شود، بین این دو نفر این ارتباط خاص زوجیت برقرار می‌شود.

---

[1] التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۸۱.

خطاب هم از همین‌جا می‌آید. در معرض خطاب و تخاطب یعنی ایجاد ارتباط، خطیب را چرا خطیب می‌گویند؟ به‌خاطر اینکه بین خود و دیگران ایجاد ارتباط می‌کند؛ به دیگران حکم می‌کند، نصیحت می‌کند و انذار می‌دهد. سابق این‌طور بود، خطیب که خطبه می‌خواند، از دیگران می‌خواست؛ کار می‌خواست، امیر یک شهر، خلیفه، اینها می‌رفتند خطبه می‌خواندند. یعنی می‌رفتند بین خود و مردم عُلقه ایجاد می‌کردند، تکلیف ایجاد می‌کردند، [می‌گفتند:] «مردم، شما باید در زندگی این کار را انجام دهید، در این هفته باید این کار را انجام دهید، ما این‌طور مسائل را داریم، این گرفتاری‌ها را داریم، این کارها را داریم، الآن فلان‌جا دارد به ما حمله می‌کند با فلان‌جا باید صلح کنیم، کسی که فلان کار را انجام دهد فلان کارش می‌کنیم مثلاً دارش می‌زنیم.» به برقراری علقه به‌عنوان القاء تکالیف خطبه می‌گفتند [و به آن شخص] خطیب می‌گفتند.

بنابراین تخاطب یعنی ایجاد ارتباط؛ انسان با مخاطب خود ارتباط ایجاد کند، این را تخاطب و

خطاب می‌گویند. فرض کنید من که اینجا نشسته‌ام و مشغول صحبت با شما هستم مطالبی را راجع به زن‌ها بیان می‌کنم مثلاً بر زن‌ها واجب است که این کار را انجام دهند، واجب است در خانه باشند، واجب است که صدایشان را نامحرم نشود، این قوانینی را که من برای نساء القا می‌کنم، مخاطبین من واقعاً چه کسانی هستند؟ آن کسانی که من دارم با آنها علقه و ارتباط ایجاد می‌کنم شما نیستید؛ بلکه شما فقط به حرف من گوش می‌دهید، شما افرادی هستید که در مقابل من هستید و مستمع می‌باشید ولی آنهایی که مورد تخاطب هستند، آنهایی که علقه با آنها ایجاد می‌شود، ارتباط ایجاد می‌شود، تکلیف به آنها تعلق می‌گیرد، تحمیلی بر آنها می‌شود و بعثی نسبت به آنها انشاء می‌شود، آنها چه کسانی هستند؟ آنها نساء هستند به اینجا چه مربوط است؟!

تعریف خطاب حقیقی

همان‌طوری‌که قبلاً هم راجع به این قضیه این خصوصیت عرض شد، اصلاً معنای واقعی و حقیقی خطاب این است که به آن شخصی تعلق می‌گیرد که منظور برای متکلم و منظور برای مولا است، این

خطاب را خطاب حقیقی می‌گویند. لذا هم مرحوم آخوند، هم مرحوم آقا ضیاء، هم دیگران و هم بزرگان و همه و همه و همه اصلاً در معنای خطاب حقیقی در اینجا دچار اشکال شده‌اند و فرق بین...

تلمیذ: قاعدهٔ اشتراک در اینجا چه می‌شود؟

استاد: همه‌اش ازبین می‌رود. بله! قاعدهٔ اشتراک هم ازبین می‌رود. حالا راجع به قاعدهٔ اشتراک هم عرض می‌کنم که چه مسائلی هست! اشکالات چیست! در مورد خطاب حقیقی و خطاب مجازی که به آن خطاب ایقاعی و انشائی می‌گویند، یعنی عبارهٔ اخرای مجازی است، صحبت در این است که آقایان می‌گویند: «اگر مخاطبین، مخاطبین حقیقی باشند یعنی واقعی باشند به عبارت دیگر مستمعین باشند، این خطاب، خطاب حقیقی می‌شود؛ اگر هم نباشند این خطاب، خطاب مجازی یعنی ایقاعی می‌شود.» یعنی در اینجا معدومین نازل منزلهٔ موجودین هستند منزّل به موجودین می‌شوند؛ بنابراین خطاب به عموم شامل می‌شود و هم نسبت به حاضرین و هم نسبت به غایبین یک عمومیتی پیدا

می‌کند. این خطاب، خطاب ایقاعی می‌شود. خطاب ایقاعی و انشائی عبارة اُخرای خطاب مجازی است. اما با این بیانی که عرض شد اصلاً معنای حقیقی و ایقاعی و مجازی در اینجا تفاوت پیدا می‌کند. خطاب حقیقی به آن خطابی گفته می‌شود که منظورین و مقصودین بالإفهام مولا، افرادی هستند که مولا با آنها رابطه ایجاد می‌کند؛ این خطاب، خطاب حقیقی می‌شود. حالا چه در مجلس تخاطب....

تلمیذ: در این صورت مخاطبینِ حاضر می‌شوند مجازاً!

استاد: نه اگر مخاطبین همان‌هایی هم باشند که واقعاً مقصودین بالإفهام مولا هستند آن هم خطاب حقیقی می‌شود و فرق نمی‌کند یعنی خطاب حقیقی در اینجا یک سعه و شمولی پیدا می‌کند؛ هم بالنسبه به آن افرادی که حاضرند و مقصود بالإفهام مولا هستند [و هم نسبت به غایبین] چون ممکن است بعضی‌ها در اینجا باشند ولی مقصود بالإفهام نباشند؛ فرض کنید که دویست نفر در اینجا می‌آیند و جا می‌گیرند، من می‌گویم که آقایان هر کسی که دارای

این خصوصیت هست، من‌باب‌مثال صحت مزاج دارد و می‌تواند روزه بگیرد واجب است که سه ماه ـ از ماه رجب ـ را روزه بگیرد. یکی بلند می‌شود و می‌گوید: «من زخم معده دارم»، دیگری می‌گوید: «قلبم درد می‌کند»، یکی پیدا می‌شود می‌گوید: «من فلان هستم». این افرادی که در اینجا هستند مقصودین بالإفهام نیستند؛ چون مقصودین بالإفهام آنهایی هستند که این وصف عنوانی در اینجا برای آنها لحاظ شده است؛ یعنی افرادی که دارای صحت مزاج هستند، خطاب من به آنها تعلق می‌گیرد. اما آن که انجا نشسته است و الآن دارد می‌میرد، محتضر است، آیا او مخاطب من است؟! آن دیگر مخاطب من نیست. آن کسی که ناراحتی دارد و نمی‌تواند این کار را انجام دهد دیگر مخاطب نیست گرچه مقابل من هست، حاضر عند المجلس هست ولی مخاطب نیست؛ یعنی من با او ارتباط برقرار نکرده‌ام، وجود و عدم او سیّان است.

تلمیذ: مخاطب را حاضر می‌گیرند در مقابل مغایب که غایب هست.

استاد: نه اصلاً هیچ‌وقت.

تلمیذ: این افراد را ادّعائاً مثلاً به‌عنوان حاضر...

استاد: من می‌گویم این‌طور نیست، ما حاضر داریم و غایب، حالا علتش را عرض می‌کنم که چرا به حاضر، مخاطب می‌گویند، به‌واسطهٔ دلالت التزام است، مخاطبین حقیقی آن کسانی هستند که منظور و مقصود بالإفهام مولا هستند. اما اگر کسی که در آنجا حاضر است فرض کنید که اصلاً جاروکش است یا آمده است تا دستشویی را بشوید و برود، او دیگر مخاطب من نیست گرچه صدای من را هم بشنود. او اصلاً کاری ندارد به اینکه این آقایی که صحبت می‌کند چه شکلی است، ریشش چطوری است اصلاً به این حرف‌ها کاری ندارد، در عین حال به مجلس می‌آید و جارو می‌زند و فلان می‌کند یا فرض کنید که کَر هم هست، دیگر راحت! آیا چنین شخصی مخاطب بنده است؟!

یا فرض کنید آن کسی که آنجا نشسته و مشغول کتاب خواندن است و اصلاً حواسش به کتاب است، جلوی بنده هم نشسته است، مقابل بنده، آیا او مخاطب من است؟! یا فرض کنید زنی در آنجا

نشسته و مشغول خیاطی کردن است اصلاً کاری ندارد به اینکه من چه می‌گویم. دیده‌اید که بعضی‌ها می‌گویند: «مجلس روضه برویم و خیاطی خودمان را هم بکنیم»؟! روضه که می‌آیند همین است دیگر!

در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ چقدر اینها آقا را اذیت می‌کردند، یکی از [این اوقات] شب‌های احیاء بود که اینها مدام حرف می‌زدند اصلاً پدر همه را درمی‌آوردند! هر کسی را که در ایّام سال نمی‌دید آن شب احیاء می‌دید! حالا می‌نشست و این یک سال را برایش تعریف می‌کرد! شروع می‌کرد به گفتن! حالا آقا هم هرچه می‌گفتند: «همشیره‌ها آرام باشید، قدر امشب را بدانید، چرا این‌قدر شما چیز می‌کنید!» به خرجشان نمی‌رفت! اصلاً کاری نداشتند. یک دفعه روز عید فطر بود، شخصی [به نام] محمود آقا آنجا بود ـ هنوز زنده است خدا حفظش کند ـ رانندهٔ این ماشین‌های خط شمیران بود و بابا شَمَل هم بود!

تلمیذ: شمالی بود؟

استاد: نه اهل قزوین بود، اتفاقاً من پرسیدم: «اهل

کجایی؟» گفت: «قزوین»، خیلی آدم خوبی بود، خیلی صاف و پاک بود. بندهٔ خدا هنوز هم رانندگی می‌کند، خدا حفظش کند. روز عید بود، روز عید فطر هم دیگر غلغله بود و جای سوزن انداختن نبود! شما که یادتان می‌آید چه خبر بود. یک دفعه آقا داشتند خطبه می‌خواندند، هرچه آقا گفتند فایده نداشت! اعصابش خورد شده بود و می‌گفت: «نه آقا! شما به [عهدهٔ] ما بگذارید! این حرف‌ها را رها کنید و کاری نداشته باشید! شما منبرتان را بروید، ما اینها را درست می‌کنیم!» [حقیقتاً] هم بعضی وقت‌ها از این‌جور چیزها به ما نمی‌آید! تمام شد! دیگر آقا راحت صحبتشان را [بیان کردند.]

حضرت سجاد علیه‌السّلام می‌فرماید: **«ضَلَّ مَن لیس لَهُ حکیمٌ یُرشِدُه و ذَلَّ مَن لیس لَه سفیهٌ یُعضِدُه»**[1] سفیه یعنی آدمی که خلاصه یک‌خرده فرض کنید چیز است. آن افرادی که دارای متانت و عزت نفس هستند، مردم در اجتماع پدرشان را درمی‌آورند! مگر اینکه چندتا از اینها هم باشند تا

---

[1] ۱ الفصول المهمة، ج ۲، ص ۸۵۹.

دفع شر کنند!

تلمیذ: ...

استاد: نه، استغفر الله! برای شماها می‌گوییم، چندتا برای شما باشند که یعنی مثل ماها که بیاییم خلاصه چیز کنیم.

آقا سید محمدرضا غَروی مسجد قائم زیاد منبر می‌رفت، فوت کرد، سید خیلی خوبی بود که این آقای فاطمی‌نیا داماد او است، اهل عرفان و این حرف‌ها بود و خودش را به این چیزها می‌زد و منبر باحالی و چیزی داشت آدم خوبی بود. یک دفعه ماه رمضان صحبت می‌کرد و زن‌ها مدام حرف می‌زدند! او هرچه می‌گفت خانم‌ها [ساکت باشید، فایده‌ای نداشت]، بعد گفت: «گمان نمی‌کنم در شما عاقلی وجود داشته باشد که شما را ساکت کند!» این حرف را زد، بازهم اینها دست از حرف زدن برنداشتند! یک‌دفعه داد زد: «زن‌ها خفه شوید!» آنها هم دیگر ساکت شدند!

خلاصه بعضی از زن‌ها این‌طور هستند روضه می‌آیند ولی از اوّل تا آخر نمی‌فهمد که آقا چه گفت!

آیا می‌توانیم بگوییم که اینها مخاطب برای مولا هستند؟! مخاطب نیستند چون من‌باب‌مثال خیاطی می‌کنند! پس صرف حضور در مجلس تخاطب، عنوان خطاب را متعلق به او نمی‌کند. همین‌طور من‌باب‌مثال مستمع یعنی شخصی که مستمع است و گوش می‌دهد، اما خطاب متوجه او نیست؛ فقط این شخص را به‌عنوان سیاهی لشگر اینجا آورده‌اند و با او حرف می‌زنند تا دیگری بشنود، این را هم نمی‌توانیم بگوییم که مخاطب برای اینها هستند. حالا می‌ماند افرادی که مقصودین بالإفهام هستند که اینها می‌شوند مخاطب.

تعریف مخاطب مجازی

بنابراین مخاطب حقیقی یعنی افرادی که مقصودین بالإفهام هستند. مخاطبین مجازی یعنی افرادی که مقصودین بالإفهام نیستند گرچه نازل منزله بشوند. نتیجه‌ای که ما از اینجا می‌گیریم این است که مخاطبین حقیقی عبارت‌اند از هر فردی که بتواند مقصود بالإفهام مولا واقع شود ولو اینکه معدوم باشد؛ به‌نحوی‌که اگر حضور داشت منظور و مقصود مولا می‌بود. این مخاطب حقیقی می‌شود و

خطاب هم بالنسبه به او خطاب حقیقی می‌شود و او هم مخاطب حقیقی می‌شود. مخاطبین مجازی چه کسانی هستند؟ افرادی که مقصود بالإفهام مولا نیستند و ادّعایی هستند و اگر هم حاضر می‌بودند منظور مولا نبودند مثل اینهایی که شُعرا می‌گویند:

أیا جبلی نعمان بالله خلیّاً *** ...[1]

یا:

... *** «مَن المبلغ عَنِّی إلی سعاد سَلامی[2]

ای غزالی که در بیابان می‌روی، سلام من را به لیلا برسان!

این اگر هم بود به او خطاب نمی‌کرد. حیوان چه می‌فهمد؟! جبل نعمان نمی‌فهمد، صدا را نمی‌شنود، این خطاب، خطاب مجازی می‌شود. پس فرض کنید اگر برود در مقابل کوه هم قرار بگیرد یا اصلاً غزال در مقابلش بیاید و بگوید که ای غزال سلام من را به

---

[1] دیوان مجنون لیلی، حرف میم، ص ۲۲۴. ترجمه صلاة جمعه، ص ۱۲۴:
أیا جبلی نعمان بالله خلیّاً *** نسیم الصبا یخلص إلی نسیمهاً
«ای کوه نعمان شما را به خدا سوگند می‌دهم بگذارید، باد صبا نسیمی از معشوقم را به‌سوی من بیاورد.»

[2] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۶۹:
پیام دوست شنیدن سعادت است و سلامت *** من المبلّغ عنّی إلی سعاد سلامی

لیلا برسان، اینکه دارد خطاب می‌کند اگر هم برفرض این‌طور باشد، این خطاب، خطاب مجازی می‌شود گرچه در مجلس تخاطب حضور دارد. بناءًعلیٰ‌هذا وقتی که معنای خطاب حقیقی و خطاب مجازی روشن شد، آن‌وقت این «علیکم»هایی که پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرمایند ـ به ادّعای مرحوم آقا ضیاء که اینها دلالت بر خصوص خطاب می‌کند ـ تمام این خطاب‌ها بالنسبه به معدومین، خطاب حقیقی می‌شوند. این از این نقطه‌نظر نسبت به مسئلهٔ دوم.

متعلق خطابات عام شارع

مطلب سومی که ایشان در اینجا می‌فرماید این است که حالا اگر متعلقین خطابات شارع عام بود یعنی ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ و ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ﴾ بود ...

اشکال در ظهور الفاظ خطاب

مسئله در اینجا است که آیا خطاب این الفاظ، ظهور در خطاب حقیقی دارند یا ظهور در خطاب ادّعایی دارند؟ اگر ظهور در خطاب حقیقی داشته باشند پس باید آن «المؤمنون»ی که بر عموم، سعه

و شمول دلالت می‌کند به‌واسطهٔ این الفاظ خطاب، فقط به حاضرین تخصیص بخورد؛ اما اگر ظهور در خطاب ادّعایی داشته باشند و حقیقتشان خطاب ادّعایی باشد آن‌وقت دیگر در این‌صورت المؤمنون به عمومیت خودش باقی می‌ماند و دیگر به قاعدهٔ اشتراک در اینجا نیازی نداریم که به آن تمسک کنیم.

راه‌های حل اشکال

برای حلّ این قضیه راه‌هایی بیان شده است:

راه اول: بیان مرحوم آخوند

راه اوّل: همان است که مرحوم آخوند در کفایه ذکر کرده‌اند؛ ایشان می‌فرمایند: «گرچه اداتِ خطاب، در خطاب حضوری و در خطاب حقیقی حقیقت دارند و انصراف دارند اما این الفاظ خطاب در مقام جعل و در مقام وضع دلالت بر معنای عام و معنای سعه‌ای دارند» یعنی همان خطاب ادّعایی و خطاب ایقاعی و خطاب انشائی، در آن حقیقت است؛ گرچه الآن در خطاب حقیقی انصراف پیدا کرده است. بنابراین در مقام شرع و در مقام تکلیف از آنجایی که می‌گوید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾

چون همهٔ مکلفین در تکلیف شریک‌اند، بنابراین این «یائی» که برای خطاب آمده است در همان معنای حقیقی خودش در اینجا استعمال شده است و این انصراف باعث ظهور در معنای تخاطب حضوری در اینجا نمی‌شود.

بعد ایشان می‌فرمایند که نیازی نیست و اشکالی ندارد که شارع معدومین را نازل منزلهٔ موجودین قرار دهد و بعد حکم واحد را بالنسبه به همه به خطاب واحد سریان دهد. آنچه که در مقام انشاء موجب اشکال است بعث و زجر فعلی است که در اینجا کسی از بعث و زجر فعلی صحبت نکرده است؛ بنابراین ما از یک خطاب ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ سعه و شمول همهٔ افراد مکلف را استفاده می‌کنیم و خطاب ما دیگر خطاب ایقاعی و انشائی می‌شود و اشکالی هم ندارد. معدومین هم نازل منزلهٔ موجودین هستند.[1]

اشکال مرحوم آقاضیاء به بیان آخوند و نقد آن

جوابی که مرحوم آقا ضیاء به ایشان از این

---

[1] کفایة الأصول، ج ۱، ص ۲۲۹.

نقطه‌نظر می‌دهند این است: «الفاظی که دلالت بر خطاب می‌کنند مثل «یاء»، «کُم» و امثال‌ذلک ظهور در خطاب حقیقی دارند» بنابراین این ظهوری که در خطاب حقیقی دارند باعث می‌شود که آن «مؤمنون»ی که در آنجا بعد از اینها آمده است به افرادی که حاضر در مجلس تخاطب هستند تخصیص پیدا کند نه آن افرادی که غایب هستند. به‌جهتی که این ظهور در اینجا موجب رفع ید از عمومیت المؤمنون می‌شود. بنابراین این اختصاص به این افراد پیدا می‌کند.

این جواب در اینجا ناتمام می‌ماند. البته جواب مرحوم آقا ضیاء قبلاً داده شد بر اینکه دلالت الفاظ بر افراد حاضر و غایب براساس مدرکات عقلاییه است و براساس وضع لغت نیست. آن فقط می‌گوید که «یاء» دلالت بر ندا می‌کند اما ندای حاضر یا ندای غایب؟ [تشخیص این] برای عقلاء است که آن «یاء» و آن «کُم» خطاب را در چه مخاطبی به‌کار ببرند و همان‌طوری‌که الآن عرض شد هر کسی که واقعاً و حقیقتاً و اوّلیاً و ذاتاً مقصود بالإفهام است

این خطاب به او تعلق می‌گیرد. نه‌تنها ظهور بلکه نص در همهٔ آن مقصودین بالإفهام در اینجا خواهد بود. این مسئله و جوابش راجع به این قضیه بود.

راه دوم: خطابات ایقاعیه شارع

مطلب دیگر بعضی‌ها گفته‌اند که یاء خطاب و امثال اینها همه در همان حاضر حقیقت دارد الاّ اینکه شارع و مولا در مقام ادّعا، در مقام ایقاع و در مقام انشاء می‌تواند خطابات را ایقاع انشاء کند و آن به ادّعای معدوم نازل منزلهٔ موجود است. می‌تواند این کار را انجام دهد مثل اینکه فرض کنید «أیا جبلی نعمان بالله خلیّا» هست یا اینکه فرض کنید خطاباتی که نسبت به معدومین است و امثال‌ذلک، تمام اینها خطابات ایقاعیه هستند که این خطابات ایقاعیه به انشاء واحد و به خطاب واحد شامل معدومین هم خواهد شد و همهٔ آنها را دربر می‌گیرد ولی ادّعائاً نه حقیقتاً، چون حقیقتاً اختصاص به مجلس تخاطب دارد. بنابراین احکامی که در شرع آمده است شامل معدومین هم خواهد شد و ما در اینجا نیازی به قاعدهٔ اشتراک هم نداریم. چون شارع در اینجا ادّعائاً این کار را کرده است.

اشکال مرحوم آقا ضیاء به بیان دوم

جوابی که ایشان [مرحوم آقا ضیاء] در اینجا می‌دهند این است که شما از کجا می‌گویید که شارع این کار را کرده است؟! بله، در اینکه می‌شود این کار را کرد حرفی نیست؛ در اینکه خیلی از موالیان و خیلی از اینها معدوم را نازل منزلهٔ موجود می‌کنند حرفی نیست، در اینکه شعرا به امرِ غایب احکام وجودی می‌دهند حرفی نیست؛ ولی اینکه شارع فی مقامنا هذا و فی موضعنا هذا معدومین را نازل منزلهٔ موجود کرده است، شما از کجا اثبات می‌کنید؟! شاید در اینجا خود حضور در مجلس تخاطب شرط برای تعلق تکلیف باشد و لذا با وجود چنین احتمالی ما دیگر نمی‌توانیم معنای سِعی و معنای عموم از ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ استفاده کنیم. [منظور از] احتمال، همین احتمال حضور افراد در این مجلس است. این هم اشکال مرحوم آقا ضیاء به اینجا که البته این را بعداً عرض می‌کنم.

راه سوم: الغاء خصوصیت

مسئلهٔ دیگر این است که گفته‌اند: «اصلاً ما در اینجا الغاء خصوصیت می‌کنیم» افرادی که حاضر

هستند و خطابی که به آنها تعلق می‌گیرد آیا خطاب در اینجا به اینها به لحاظ خصوصیات فردیه و شخصیه تعلق می‌گیرد؟! یعنی چون اینها در آن زمان هستند، دارای این سن هستند [خطاب به آنها تعلق می‌گیرد؟!] اینها که اصلاً ملاک نیست.

اصلاً در خطابات شارع خصوصیات فردیه و شخصیه همه الغاء می‌شوند؛ زیدیت کنار می‌رود، عمرویت کنار می‌رود، خصوصیت کنار می‌رود، وقتی که ما الغاء خصوصیت کنیم دیگر خطاب در این‌صورت شامل معدومین هم خواهد شد و تکلیف شامل معدومین هم خواهد شد و ما در اینجا قاعدهٔ اشتراک را می‌آوریم؛ یعنی گرچه خطاب ما خطاب حقیقی نیست، گرچه در اینجا فرض می‌کنیم که خطاب حقیقی است و اصلاً خطاب ادّعایی نیست یعنی شارع در اینجا به افرادی که در مقابلش هستند اشاره کرده است و خطابش واقعاً خطاب حقیقی است؛ ولی صحبت در این است که در احکام شرع همه الغاء خصوصیت است، برای اینکه خطاب به او تعلق بگیرد زید و عمرو و زید بن حارثه ملاک نیست، اسامة بن زید هم باشد همین است،

عبدالرحمن بن کذا هم باشد همین است، عبدالرحیم بن کذا هم باشد همین است، دیگر هیچ فرقی در اینجا نیست، الغاء خصوصیت موجب می‌شود با وجود اینکه خطاب، خطابِ حقیقی است درعین‌حال حکم به سایرین از غایبین و از معدومین هم تسرّی پیدا کند، درست شد؟!

اشکال به بیان سوم

اشکالی که در اینجا می‌شود این است که الغاء خصوصیت و تمسک به قاعدهٔ اشتراک در صورتی است که ما احتمال مدخلیت صنف را در اینجا ندهیم. اگر خصوصیت حضور در اینجا باشد آن‌وقت در این‌صورت افرادی که غایب هستند دیگر با اینها اشتراک صنفی ندارند. برفرض که ما الغاء خصوصیت کردیم و زیدیت و عمرویت و بکریت و اینها را کنار گذاشتیم، ولی حضور آنها در مجلس تخاطب چطور؟! اینها را که نمی‌توانیم الغاء کنیم؛ من‌باب‌مثال روایاتی که راجع به حضور امام علیه‌السّلام برای تنجّز صلات جمعه، حضور امام علیه‌السّلام و پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم برای

تنجّز صلات عیدین و امثال‌ذلک آمده‌اند خود نفس حضور در اینجا مدخلیت در تعلق تکلیف دارد؛ ـ البته اشکالی در اینجا هست که حالا اشکالش را عرض می‌کنم ـ یعنی تکلیف در اینجا وقتی متعلق به مکلّفین می‌شود که امام حاضر باشد حتی خطاب متوجه افرادی که خارج از مدینه هستند نمی‌شود؛ خطاب متوجه افرادی که اهل خود مدینه هستند و حاضر در زمان پیغمبر هستند می‌شود، آنها باید در نماز جمعه شرکت کنند، آنها باید در صلات عیدین شرکت کنند یعنی نفس حضور در اینجا در تعلق تکلیف و خطاب مدخلیت دارد. اگر ما در اینجا شک کردیم که آیا در این خطابات خود حضور مدخلیت دارد یا ندارد باید به چه اصلی برای رفع این مدخلیت تمسک کنیم؟! اصلی در اینجا نداریم. چه اصلی داریم؟! از کجا می‌گویید که اصل عدم مدخلیت حضور است؟! خطاب آمد...

تلمیذ: ... منشأ حکم مفسده و مصلحت نیست که بخواهیم...

استاد: نه، اینکه نیست را ما الآن می‌گوییم، فرض کنید که ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ

ٱلصِّيَامُ﴾،[1] پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نشسته است و به آن افراد می‌گوید که ای کسانی که ایمان آوردید، شاید منظور پیغمبر همین افراد باشد.

تلمیذ: این شاید که یک بحث...

استاد: یک احتمال است دیگر.

تلمیذ: قرینه هم باید می‌آورد؟

استاد: نه، به آنها گفته است، به ما که نگفته است یعنی قاعدهٔ اشتراک در کجا می‌آید؟ قاعدهٔ اشتراک در آنجایی که فقط الغاء خصوصیت شود می‌آید و ما اوّل باید آن جهت حضور را ازبین ببریم که حضور مدخلیتی در تعلق تکلیف ندارد، آن‌وقت باید صحبت کنیم که آیا خصوصیت فردیه در تعلق شرط است یا نه؟! آن‌وقت می‌گوییم که خصوصیات فردیه شرط نیست پس اوّل ما باید این مدخلیت حضور را کنار بگذاریم که حضور در اینجا مدخلیت ندارد، حالا که مدخلیت نداشت آن‌وقت دیگر خصوصیات فردیه را با قاعدهٔ اشتراک کنار می‌زنیم. وقتی که کنار

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۴۱:
«ای اهل ایمان، بر شما هم روزه واجب گردید چنان که امم گذشته را فرض شده بود.»

زدیم احکام بالنسبه به غایبین و بالنسبه به معدومین هم تسرّی پیدا می‌کنند. اما اگر کسی احتمال داد یا ما احتمال می‌دهیم بر اینکه خود حضور در [اینجا شرط است] همان‌طور که در مورد صلاة جمعه حضور شرط است، در مورد «یا ایها الذین أمنوا قوموا إلی الصلاة» هم حضور شرط است.

تلمیذ: آنجا امام حضور دارد.

استاد: نه، نداریم. آن مسائلِ بعد است یعنی روایاتی داریم که برای بعد است.

تلمیذ: این نظیر همان چیزهایی است که خودتان می‌فرمایید که در عهد ... «رجلان اختلافا فی دین أو میراث» که نه دینیت در اینجا تأثیر دارد نه میراث تأثیر دارد، اینها همه القا خصوصیت می‌شود برای اینکه استفادهٔ عموم کنیم.

استاد: بله.

تلمیذ: اینجا همان‌طور است یعنی حضور در اینجا به قول ایشان منشأ حکم نخواهد بود.

استاد: چرا منشأ حکم نیست؟! اگر به‌عنوان یک احتمال ...

تلمیذ: پیغمبر چه‌کار کند؟! غیابی صحبت کند؟!

بگوید: «ای کسانی که غایب هستید با شما صحبت می‌کنم!» چاره‌ای ندارد...

استاد: ببنید آن مسئله که ما در آنجا مطرح کردیم، [دربارهٔ] احکام قرآن، آن از یک راه دیگر بود.

تلمیذ: مادامی که قیدی نیامده است ما با الغاء قید خصوصیت اخذ به عموم می‌کنیم، این خلاصهٔ فرمایش شما در آنجا بود.

استاد: این قید «حضور» را چطور ...؟!

تلمیذ: در مورد حضور چاره‌ای نیست، پیغمبر با چه کسی صحبت کند؟!

استاد: می‌دانم.

تلمیذ: بالأخره برای بیان سوره‌های حکمی مخاطب می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟!

استاد: فرض کنید اگر شخص اصولی گفت که اگر یک احتمال عقلائی در اینجا بدهیم آیا برای رفع این احتمال عقلائی باید در اینجا اصل داشته باشیم یا نه؟! مثل تذکیه، طهارت و امثال‌ذلک. آیا برای اجرای طهارت و رفع نجاست نیاز به یک اصل داریم یا نداریم؟! اصل ما در اینجا چیست؟!

تلمیذ: پس اینجا ... بر این اصل داده می‌شود که باید دید ... در مقام انشاء حکم است، در انشاء حکم هیچ حضور و غیابی مدخلیتی ندارد لذا در اینجا..

استاد: نه‌خیر، در بعضی از موارد مقامِ انشاء عموم است و در بعضی از موارد مقامِ انشاء خصوص است، اینجا را چه می‌گویید؟!

تلمیذ: کجا موارد خصوص است؟

استاد: نه، شاید همان‌طوری‌که در مورد صلاة جمعه و امثال‌ذلک حضور شرط است در مورد ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ﴾[1] هم همین‌طور باشد. الآن ما روی ارتکاز ذهنی خودمان می‌گوییم که احکام به ما تسرّی پیدا کرده است. اگر ما این‌طور نبودیم فرض کنید که در زمان خود پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در بادیه زندگی می‌کردیم و به ما می‌گفتند که پیغمبر گفته است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ﴾ می‌گفتیم که به ما مربوط نیست، به آنها گفته است.

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۴۱:
«ای اهل ایمان، بر شما هم روزه واجب گردید چنان که امم گذشته را فرض شده بود.»

تلمیذ: اصلاً این، آن نیست ... این‌طور نیست...

استاد: چرا نیست؟!

تلمیذ: وقتی شخصی در مجلسی هست و بیرون می‌آید، می‌گوید که پیغمبر این‌طوری گفت، پس تو هم این کار را انجام بده.

اجرای اصول عملیه بر اساس ارتکازات عقلائیه

استاد: روی چه حسابی این حرف را می‌زنند؟! لِمَّش را می‌خواهم بدانم. این همان مطلبی است که قبلاً عرض کردم؛ اجرای اصول عملیه ارتکازات عقلائی دارد، صرف تعبّد نیست.

شما وقتی که به بیابان رفتید، اگر در یک جا شک کردید که آیا اینجا نجس است، اصلاً در اینجا اصالت طهارت جاری نمی‌شود، چرا؟ چون اصالت طهارت در موضع شکّ عقلائی است. وقتی شما کنار بیابان نشسته‌اید و شک می‌کنید که در اینجا سگی رد شده و بول کرده است یا اینکه کلاغی از اینجا رد شده و فضله انداخته است، اصلاً شک در اینجا راه ندارد. اصول عملیه در جایی می‌آید که احتمال عقلی و عقلائی باشد. حضور و عدم حضور از احتمالاتی

است که عقلاء اصلاً به آن اهمیت نمی‌دهند. لذا ما در اینجا اصلاً نیاز به اصل نداریم، درست شد؟! حضور و عدم حضور از مواردی است که عقلاء نسبت به مدخلیت آن اصلاً اهتمام ندارند، بنابراین ما نیاز به اصل نداریم. حالا بقیهٔ مطلب برای جلسهٔ بعد می‌ماند.

این نکته را می‌خواهم بگویم که در تقریرات مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ این قضیه هست که اگر ما شک کردیم آیا حضور یا عدم حضور در بیان خطاب شرط است یا نه ـ البته در تقریرات مرحوم آقای خوئی بود ولی دیدم که ایشان اشکالی در اینجا نداشتند ـ اگر ما در اینجا مدخلیت حضور را احتمال دادیم، به قاعدهٔ اشتراک تمسک نمی‌کنیم. اینجا تأمل در این قضیه با این بیان ما روشن می‌شود.

أللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد